



داستان ماهی و دریا - قسمت دوم

چند وقت پیش داستان [ماهی و دریا](#) را از کتاب مثنوی مرحوم محمد کریم خان کرمانی اع تعریف کردم، و به اینجا رسید که ماهی ها از یافتن آب ناامید شده و وجود آن را منکر شدند.

تا آنکه یکی از ماهی ها گفت که اگر حقیقت نداشت اینقدر صحبت از آن نبود و ما باید سراغ استاد و عالم خاصی برویم تا آب را به ما نشان دهد. و گفت من چنین عالمی را میشناسم که بر همه برتری دارد و پاسخگو هر مشکلی است.

پس از گفته این ماهی، همه به نزد آن عالم رفتند تا از حیرتی که در آن به سر میبردند فارغ شوند.

به آن عالم گفتند ما مشکلی داریم که فقط تو میتوانی پاسخگو باشی و آن این است که از پدران خود شنیده ایم که در این جهان آب وجود دارد و هر چه در پی یافتن آن بودیم چیزی نیافتیم، اگر حقیقت دارد آن را به ما نشان بده .

ماهی عالم گفت: ای جاهل ها مگر غیر از آب چیز دیگری هم در عالم دیده میشود؟ آب برای هیچکس دور و ناپدید نیست و همه گی در آن غوطه وریم، و از بی حد بودن اوست که شما آن را نیافتید.

بازگو لختی تو از تفسیر آب*** کز برایش جان حیتان شد کباب

پس بگفت آن ماهی دانش نصیب*** شبهه تان را عالمی باید لبیب

تا نماید کشف از این معنای نغز*** آشکارا سازد از این قشر مغز

در فلان جا عالمی بارع بود*** کز وجودش حل هر مشکل شود

دامن او را بکف آرید زود*** تا نماید غیبتان را چون شهود

سوی آن عالم همه حیتان شدند*** با تضرع باب جودش را زدند

کی ملاز و ملجأ قوم جهول*** بین بباب خود تو جمعی را سئول

اختلافی در میان ما بود*** رفع او از فضل و جود تو شود

ما شنیدستیم ز آباء و جدود*** آب اندر این جهان دارد وجود

تشنه دیدار آن آبیم ما*** از کرم سیرابمان از آن نما

از کرم بنما بما دیدار او*** تا به بینیم آب را ما روبرو

هر چه گردیدیم اندر جست آب*** خود ندیدیم و بشد دلمان کباب

گفت ای جهال از دانش بعید*** چیست غیر از آب در عالم پدید

غیر آبی نیست اندر این جهان*** تا دهم رخسار آن را من نشان

هر چه می بینید خود آبست و بس*** دور نبود نفس آب از هیچکس

گر شما جز آب بنمودید من*** می نمایم آب را اندر زمن

چونکه بحر از انتها و حد عری است*** بر مدارك جمله او را برتری است

خود همه هستید در او غوطه ور*** کی نهان از ما بود او را اثر

ماهی ها خطاب به آن عالم گفتند: چیزی که گفתי برای ما قابل درک نبود و باز هم نمیتوانیم آب را ببینیم چرا که ما و مشاعر ما محدود است و تو از چیزی سخن گفתי که انتها و حدی ندارد. لطفاً دلیلی از وجود ما برایمان بیاور که بهتر بتوانیم آب را درک کنیم.

عالم گفت: اگر چشمتان را باز کنید آثار آب را میتوانید ببینید. اگر آب در جهان نبود پس چطور شما حرکت میکنید؟

همه گی ما از حرکت او حرکت میکنیم و فکر میکنیم خودمان حرکت کرده ایم. نمی بینید بدون اراده خودمان گاهی بالا میرویم گاهی پایین میاییم و به هدفی و راهی که آن را میخواهیم جاری نمیشویم و به معکوس آن گرفتار میشویم؟ چیزی را انتخاب میکنیم و تصمیمی میگیریم و در آخر به غیر آن میرسیم.

حال با نگاه کردن به این ضعف و قصور خود باید به وجود آب اعتراف داشته باشید.

ماهیان گفتند کی شیخ کبیر	*** **	وی بچرخ معرفت ماهی منیر
گر چه قولت حجتی ظاهر بود	*** **	نور صدقش همچو خور باهر بود
لیک ما از دید او کوریم کور	*** **	از مقام درک او دوریم دور
کاش گشتی علم و حلم تو کفیل	*** **	در وجودش آوریدی یک دلیل
تا که نفس ناقصان قانع شود	*** **	نور او در قلبشان ساطع شود
ز آنکه ما محدود و حد شد حد ما	*** **	حد ما در فهم ما شد سد ما
از وجود ما گر آوردی دلیل	*** **	می شدی در فهم او ما را سبیل
گفت آثارش ز کس مستور نیست	*** **	لیک چشم جانتان را نور نیست
گر نبودی آب اندر این جهان	*** **	از چه می باشد شما را پس روان
خود همه از جنبش او جاریم	*** **	لیک پنداریم کز خود ساریم
جنبش ما جمله از آب است و بس	*** **	گر چه نبود آگه از او هیچکس
هین نمی بینید بیخود در مسیر	*** **	گاه بالا میروید و گاه زیر
طالب غربیم و بیخود سوی شرق	*** **	می برد ما را بجد مانند برق
مایل فصلیم و بیخود متصل	*** **	طالب وصلیم و بیخود منفصل
قعر میجوئیم بالامان برد	*** **	فوق میخواهیم در قعر آورد
عزت ار جوئیم او ذلت دهد	*** **	فقر گر جوئیم او وسعت دهد
گر نبودی غیر ما اندر جهان	*** **	کارها مان بد بخواهشمان روان
چون که می بینید این عجز و قصور	*** **	وین کشاکش در خفا و در ظهور
معترف گردید بر هستی آب	*** **	جان خود بیرون کنید از پیچ و تاب
هست در فسخ عزایم او پدید	*** **	کنه ذاتش گر چه نتوانید دید

داستان ادامه دارد...